

## «کودک و کودکی در قرآن: از ضعفِ معصومانه تا قوتِ خیال‌ورز»

سجادیه، نرگس سادات

چکیده:

هر طرحی برای تربیت، بر پایه نگرشی نسبت به متربی تکوین می‌یابید. در این میان، تدوین تصویری از کودک و کودکی بر مبنای بازخوانی متن دینی، امری ضروری‌الست. زیرا بدون این تصویر، طرح تربیتی برای این دوران قابل شکل‌گیری نیست و بدون این طرح و در فضایی مبهم و سرگردان، نحوه مواجهه ما با رویکردهای موجود تربیت در دوران کودکی، در چنبره رد و تاییدهای صوری و بی‌پشتوانه گرفتار می‌شود. پژوهش حاضر در همین راستا، در نظر دارد تا در تحلیلی زبانی-مفهومی ناظر به قرآن (در مقام معتبرترین متن دینی اسلام)، تصویر کودک و دوران کودکی را وضوح بخشد. در این راستا، رویکرد روشی مورد استفاده، رویکرد تحلیل زبانی و تحلیل مفهومی بوده است. در بخش نخست و با بررسی واژگان توصیفگر کودک در قرآن، مولفه‌های مقوم «کودک» استنباط شد. مولفه‌هایی چون انعطاف‌پذیری، معصومیت، دل‌نوازی و شیرینی، میل شدید و آزمندی و شهوت، ضعف در بعد فکری، ضعف در بعد احساسی، ضعف در بعد ارادی و معافیت از مسئولیت و وابستگی به والدین و مربیان، مولفه‌های مقوم «کودک» در قرآن است. در بخش دوم و با نظر به ویژگی‌های دوران کودکی، سه ویژگی ضعف، قوت و بازی، به عنوان مهمترین مشخصه‌های دوران کودکی احصا شد. بر این اساس و با رویکردی مفهومی می‌توان گفت مفهوم کودک و کودکی با شش مولفه مقوم تصویر شد. مولفه‌هایی چون ضعف در ابعاد شناختی، گرایش و ارادی، عدم تعین، معصومیت بالفعل، قوت در تحرک و کنجکاوی و خیال‌ورزی و انعطاف‌پذیری و قابلیت تغییر.

واژگان کلیدی

کودک در قرآن، مولفه‌های کودکی، تحلیل زبانی-مفهومی، تربیت دینی، تصویرشناسی کودک

هر طرحی برای تربیت، نیازمند شناخت متربی و مبتنی بر مبانی انسان شناختی است. در این میان، در دوران کودکی این نیازمندی به صورت مضاعف مطرح است. زیرا کودک و کودکی، در قدیم نه به عنوان مفهوم و دورانی مجزا از بزرگسالی بلکه در راستای آن و در درون آن تعریف می شد. عمر کودک و کودکی به عنوان مفهومی مستقل و دورانی دارای تمایز کیفی با بزرگسالی، کمتر از ۲۰۰ سال است. بر اساس این انگاره جدید، وجود کودک دارای مقتضیاتی متفاوت از بزرگسال است و دوران کودکی، دورانی ویژه و متمایز از بزرگسالی است و برای مواجهه های تربیتی با کودک، باید این اقتضائات خاص و ویژگی ها را در نظر آورد.

از سوی دیگر، جامعه ما در مقام جامعه ای که دین در تاروپود آن در هم تنیده است، در فعالیت های تربیتی در دوران کودکی، دچار سردرگمی و پریشانی است. از یک سو، همان گونه که بیان شد کودک در تربیت سنتی، متمایز از بزرگسال در نظر گرفته نمی شد (حاتمی، ۱۳۹۵) و از سوی دیگر، اعتبار مفهوم نوظهور کودکی در دنیای امروز، برای ما در هاله ای از ابهام است. به سخن دیگر، ارتباط مفهوم کودکی امروز و رویکردهای تربیت در دوران کودکی منتج از آن، با پشتوانه فرهنگی-دینی جامعه ما مشخص نیست و همین امر، مواجهه ما با این رویکردها را دچار ابهام می سازد. برای روشن شدن این مواجهه، لازم است، سنگ محکی در مقام معیار فراهم آید که برآمده از زمینه دینی-فرهنگی ما باشد. از این رو، مساله اساسی این پژوهش تدوین مفهومی فلسفی از دوران کودکی است که مبتنی بر متن دینی باشد. این مفهوم، از یک سو منتج از قرآن است و از سوی دیگر، تلاش شده تا سازواری فلسفی در آن مد نظر قرار گیرد. در ادامه، با مرور پیشینه، این خلاء به صورتی برجسته تر نشان داده خواهد شد.

### پیشینه پژوهش

در سال های اخیر، تلاش هایی از دو سو انجام شده است. از یک سو، برخی پژوهش ها ناظر بر مشخص ساختن مفهوم کودکی بوده اند. از جمله خسرو نژاد (۱۳۸۴) در مقاله خود با عنوان «مفهوم کودکی و ادبیات کودک»، تلاش کرده است تا مفهوم کودکی را واکاوی و تدوین کند؛ صفری شالی و عباسی (۱۴۰۳) تلاش کرده اند تا در مقاله خویش با عنوان «بایسته های مطالعات کودکی به عنوان حوزه ای میان رشته ای: تعریف کودک» با مبنا قرار دادن برساخت گرایی اجتماعی، تعریفی تلفیقی از کودکی ارائه دهند. در عین حال، نپرداختن به زیرسازهای فلسفی، سایه التقاطی بودن را بر سر این تعریف پررنگ ساخته است. همچنین سجادیه و آزادمنش (۱۳۹۵) تلاش کرده اند در پژوهش خود با عنوان «زیرساخت های مفهوم کودکی در تطور تاریخ: به سوی مفهومی اسلامی از کودکی» با واکاوی سیر تطور مفهوم کودکی، مولفه های مهم کودکی از منظر رویکرد اسلامی عمل را تدوین کنند. در عین حال، این مقاله هنوز به تعریفی دقیق از دوران کودکی دست نیافته است.

از دیگر سو، برخی دیگر از پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند رویکردهای موجود را با نگاهی اسلامی مورد نقد و ارزیابی قرار دهند. برای نمونه کیانی و صحراکاری (۱۴۰۱) در مقاله خود با عنوان «تبیین رویکرد معنوی والدوروف به تربیت کودکان و نقد آن با تاکید بر آموزه‌های اسلامی» رویکرد اشتاینر-والدوروف را مورد نقد و ارزیابی قرار داده است و سجادیه و صابری (۱۴۰۲) در پژوهش خود با عنوان «تبیین و ارزیابی مبانی فلسفی نظریه تربیتی رژیو امیلیا: نگاهی از منظر رویکرد اسلامی عمل» تلاش کرده‌اند تا رویکرد رژیو امیلیا را از منظر اسلامی مورد نقد و ارزیابی قرار دهند. اما روشن نبودن مفهوم کودک و کودکی از رویکرد دینی، باعث شده تا این ارزیابی‌ها همه جانبه و دقیق نباشند.

تنها یک پژوهش با نگاه مفهوم پردازانه تلاش کرده تا مفهوم کودک را در قرآن واکاوی کند. افروغ، خان محمدی و ربانی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم فرهنگی اجتماعی کودکی از دیدگاه قرآن» به واکاوی این مفهوم در قرآن پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند تا مولفه‌های مقوم آن را مشخص نمایند. در این مقاله، با تمرکز بر چهار پرسش مفهوم کودکی مورد واکاوی قرار گرفته است. در پرسش نخست، پرسش از طبیعی بودن یا فرهنگی بودن ماهیت کودک است. پرسش دوم ناظر بر هویت کودک در نسبت با بزرگسالی است. در پرسش سوم، کودکی در ربط میان عاملیت و ساختار مورد توجه قرار گرفته و در پرسش سوم، بحث بر سر ماهیت ارزشی کودک است. پاسخ مقاله به این پرسش‌ها منجر به تکوین مفهوم کودکی با هشت مولفه، مفلطور به فطرت الهی، دارای ضعف جسمی و جنسی و عقلی و علمی و روحی، وابسته به بزرگسالی و در نهایت دارای خلقت متفاوت تعریف شده است. مقاله مورد بررسی با وجود ورود مناسب به این عرصه از فقدان نگاه فلسفی-تربیتی رنج می‌برد. این فقدان باعث شده، در بررسی مذکور تنها ضعف‌ها دیده شود و بالقوگی‌ها و توانمندی‌ها در نظر آورده نشوند. از این رو، به نظر می‌رسد ضروری است این مفهوم پردازی یکبار با نگرش تربیتی-فلسفی نیز صورت پذیرد.

## رویکرد روشی

بر مبنای مساله اصلی این پژوهش و مرور پیشینه، می‌توان گفت پرسش اساسی پژوهش حاضر، پرسش از ماهیت کودکی و کودکی در قرآن است. این پرسش، خود در دو فاز واژگان توصیفگر کودک و واژگان توصیفگر کودکی مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه تلاش شده تا با تکوین شبکه معنایی، کودک و کودکی از منظر قرآن تعریف شوند. رویکرد روشی مورد استفاده در این پژوهش عمدتاً رویکرد تحلیل زبانی و تحلیل مفهومی بوده است. در تحلیل زبانی، یک مفهوم را در دامنه یک متن مورد ملاحظه قرار می‌دهیم (باقری، سجادیه و توسلی، ۱۳۸۹). برای این نوع تحلیل مفهومی لازم است ابتدا همه واژگانی که معرف آن مفهوم هستند و در متن مذکور به معانی مترادف به کار رفته‌اند، احصا شود و مولفه‌های معنایی آن‌ها مورد تحلیل قرار گیرد. همچنین ابعادی از مفهوم در متن مذکور، از تحلیل موارد متضاد به دست خواهد آمد. از این رو، در تحلیل مفهوم کودکی در قرآن، ابتدا باید به

واژگان توصیف‌گر این مفهوم که به گونه‌ای در مترادف با یکدیگر به کار گرفته شده‌اند، پرداخت. در خلال پرداخت به این واژگان، هر جا مورد متضاد قابل توجهی هم به نظر رسیده که در متن قرآن مطرح شده و می‌تواند ابعاد مفهومی روشن‌گر دیگری به دست دهد، در ذیل بحث‌ها مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته‌است. از این رو، بخش مجزایی به متضادها اختصاص نیافته است. در این بخش، به این واژه‌ها خواهیم پرداخت.

## یافته‌های تحقیق :

### واژگان توصیف‌گر کودک و مولفه‌های معنایی آنها

#### ۱. طفل

واژه «طفل»، نزدیک‌ترین واژه قرآنی به کودک است و بیش از بقیه واژه‌ها در معنای کودک به کار رفته است. این واژه در چهار موضع به کار رفته که تحلیل این مواضع و سیاق آنها می‌تواند روشن‌گر مولفه‌های معنایی آن باشد. در نخستین موضع در سوره حج می‌خوانیم: «... وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ...» (و آنچه را مشیت ما بر آن قرار گیرد در رحم‌ها قرار می‌بخشیم تا به وقتی معین، آنگاه شما را به صورت طفلی بیرون آریم تا سپس به حد بلوغ و رشد خود برسید)<sup>۱</sup> (حج، ۵). در این آیه، طفل در مقابل رشد و بلوغ آمده است. همچنین در موقعیتی شبیه به این آیه در سوره غافر آمده است: «...ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ...» (پس شما را (از رحم مادر) طفلی بیرون آورد تا آنکه به سن رشد و کمال برسید) (غافر، ۶۷).

راغب در ذیل این آیه در معنای طفل می‌نویسد: «الولد ما دام ناعما: فرزند تا هنگامی که نرم است» (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲، ص ۵۲۱). از این تعریف می‌توان یکی از ویژگی‌های مهم کودک را «ناعم» بودن دانست. ناعم از یک سو به معنای نرم و صیقلی و انعطاف پذیر است و از سوی دیگر در خود معنایی از دلنوازی و شیرینی را دارد (تفتازانی، ۱۳۷۰). بنابراین می‌توان گفت یکی از ویژگی‌های مهم «کودک» از نگاه قرآن، "انعطاف‌پذیری" اوست. از سوی دیگر، دلنوازی و شیرینی، مولفه‌ای دیگر از معنی ناعم در معنای طفل است. شاید بتوان این دلنوازی و شیرینی را که در تقابل با سختی و بدی قرار دارد، حاکی از معصومیت و پاکی کودک، عدم آغستگی وی به پیرایه‌ها و آلودگی‌ها بزرگسالانه و نشان از نوعی پاک طینتی و خیر بودن وی در نظر گرفت. این مطلب را در ادامه با شواهد دیگری پی خواهیم گرفت.

۱. در ترجمه آیات از ترجمه الهی قمشه‌ای بهره برده ام.

از سوی دیگر، در هر دو آیه، طفل بودن در مقابل بلوغ و رشد قرار گرفته‌است. زیرا در ادامه آیه که با واژه «ثم»، تاکید بر مرحله‌ای جدید از زندگی مد نظر قرار گرفته، از حالتی متمایز و متفاوت از حالت طفولیت یعنی رشد و بلوغ سخن رفته است. در نظر گرفتن معنای رشد یعنی هدایت و نیز بلوغ و رسش (تفتازانی، ۱۳۷۰)، ما را بر آن می‌دارد تا طفل را که در سوی مقابل آن به‌کارگرفته شده، واجد نوعی از خامی و سرگشتگی بدانیم. از این رو، می‌توان گفت ویژگی دیگر طفل از نگاه قرآن، نوعی از ضعف و نارس بودن است. برای روشن بودن ابعاد این خامی و نارس بودن، واژه «بلوغ» را مورد توجه بیشتر قرار می‌دهیم.

راغب اصفهانی، «بلوغ» را «رسیدن به مقصد و غایت چیزی» تعریف می‌کند خواه این مقصد مکان باشد یا زمان یا حدی که برای چیزی تعیین شده باشد و در ادامه می‌گوید گاه «نزدیک شدن به این مقصد» نیز «بلوغ» نامیده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲، ص ۱۴۴). ابن فارس (۱۹۷۹، ص ۳۰۱) نیز با تایید این دو معنا از «بلوغ»، رسیدن و نیز مشرف شدن به مقصد را معانی بلوغ می‌داند. از این رو می‌توان گفت، منظور از بلوغ کودک، رسیدن یا نزدیک شدن به حدی است که برای وی مشخص شده است. این حد می‌تواند در ابعاد مختلف، سطوح ویژه‌ای باشد. طفولیت در مقایسه با این حدود، حالتی اولیه و آغازین دارد.

جستجو در متون دینی به ویژه قرآن، توجه ما را به برخی از این ابعاد جلب می‌کند. قرآن، به صورت صریح از سه نوع بلوغ یاد کرده است. بلوغ نخست که ناظر به رسش جنسی است با نام «بلوغ حلم» مد نظر قرار گرفته‌است. در قرآن می‌خوانیم: «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» (چون کودکان شما به بلوغ رسیدند، باید از شما کسب اجازه کنند؛ همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند کسب اجازه کردند...) (نور، ۵۹). در اینجا، بلوغ حلم نقطه‌ای دانسته شده که پس از آن باید برای ورود به اتاق اجازه گرفته شود. همان گونه که بیان شد، «بلوغ» در اینجا معیاری برای نحوه منش افراد و والدین است. از یک سو، این بلوغ که ناظر بر رشد جنسی است (طبری، جلد ۱۹، ص ۲۱۵)، آغاز فرایندی است که در نهایت به آمادگی برای ازدواج و مرحله جدیدی به نام «بلوغ نکاح»<sup>۳</sup> می‌انجامد. در واقع، آغاز رسش جنسی با نام «بلوغ حلم» و پایان آن، با عبارت «بلوغ نکاح» مطرح شده است. از سوی دیگر، راغب اصفهانی، در ذیل این آیه، معنایی موسع‌تر برای «بلوغ حلم» مطرح کرده است. او با نظر به معنای حلم یعنی خویشنداری و بردباری، معتقد است منظور از «بلوغ حلم»، حدی از رشد است که فرد قادر به خویشنداری باشد: «زمان البلوغ، وسمی الحلم لكون صاحبه جدیرا بالحلم: زمان بلوغ

<sup>۲</sup>. مفسران زیادی واژه بلوغ حلم در این آیه را به همین معنا در نظر گرفته‌اند. از جمله این مفسران می‌توان به آلوسی در تفسیر روح المعانی (جلد ۹، ص ۴۰۲) و نیز طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان (جلد ۷، ص ۲۴۳) اشاره کرد.

<sup>۳</sup>. نساء: ۶

از آن رو زمان حلم نامیده شده که حلم برای فرد بالغ، شایسته است» (راغب، ۱۹۹۲، جلد اول، ص ۲۵۳). از آنجا که خویشن‌داری، مستلزم وجود اراده در آدمی است، می‌توان بلوغ حلم را آغاز پدیدارگشتن نیروی اراده در آدمی به شمار آورد. از این رو، بعدی از ضعف طفل را می‌توان ضعف ارادی دانست.

در قرآن، از نوع دیگری از بلوغ نیز سخن رفته است که «بلوغ اشد» نام گرفته است. این نوع بلوغ در چند موضع مد نظر قرار گرفته که مقایسه و تحلیل آن‌ها می‌تواند ما را در دستیابی به ماهیت آن کمک کند. موضع نخست، هنگامی است که خداوند به ابعاد جسمانی طفل اشاره می‌کند و پایان طفولیت یا غایت آن را "بلوغ اشد" نام می‌نهد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ...» (اوست خدایی که شما را از خاک (ناچیز) بیافرید و سپس از قطره آب نطفه و آن گاه از خون بسته علقه، پس شما را (از رحم مادر) طفلی بیرون آورد تا آنکه به حد رشد خود برسید...) (غافر، ۶۷). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد: «حد بلوغ اشد از عمر آدمی آن زمانی است که نیروی بدنی انسان به حد کمال می‌رسد» (طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۶۰، ج ۱۷، ص ۵۲۵). از این رو می‌توان گفت این سن، سنی است که مراحل تکوین انسان بالغ پایان می‌یابد و همه ابعاد وی به کمال اولیه برای طی کردن مسیر زندگی دست می‌یابند.

موضع دوم درباره بازگرداندن اموال یتیمان است: «لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ...» (و به مال یتیم -جز به نحوی- هرچه نیکوتر- نزدیک مشوید، تا به حد رشد خود برسند. و پیمانان و ترازو را به عدالت، تمام بپیمایید...) (انعام، ۱۵۲). در واقع، اعطای مدیریت مالی به یتیم، مستلزم دستیابی به بلوغ اشد شمرده شده است. همچنین بار دیگر در داستان حضرت موسی و حضرت خضر<sup>۸</sup>، این موقعیت تکرار می‌شود: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ...» (و اما دیوار، از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان [مردی] نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را -که رحمتی از جانب پروردگارت بود- بیرون آورند...) (کهف، ۸۲). از این رو می‌توان گفت، منظور از «بلوغ اشد»، نوعی رسش فکری-اجتماعی است که در طی آن، فرد قابلیت مدیریت روابط اجتماعی-اقتصادی خویش را می‌یابد. بنابراین «بلوغ اشد» را می‌توان رشی چندجانبه در نظر گرفت. از این رو با نظر به معنای بلوغ و ابعاد آن می‌توان گفت طفولیت که در مقابل بلوغ قرار گرفته، در ابعاد احساسی، تفکری و ارادی همراه با نوعی ضعف در نظر گرفته شده است.

مورد چهارم از کاربرد واژه «طفل» در قرآن را در ذیل مفهوم بلوغ مورد ارزیابی قرار دادیم و ملاحظه شد که در این معنا، طفولیت حاکی از نوعی خامی و عدم رسش جنسی به شمار می‌آید. در کاربرد پنجم و آخر از این واژه نیز، با نظر به همین مولفه معنایی، نوعی مراقبت‌های جنسی مد نظر قرار گرفته است: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ...» (و زنان مؤمن را بگو تا چشم‌ها (از نگاه ناروا) بپوشند و فروج و اندام شان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنچه قهرا ظاهر می‌شود (بر بیگانه) آشکار نسازند، و باید سینه و بر و دوش خود را به مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود یا پدران یا پدران شوهر یا پسران خود یا پسران شوهر یا برادران خود یا پسران برادران و پسران خواهران خود یا زنان خود (یعنی زنان مسلمه) یا کنیزان ملکی خویش یا مردان اتباع خانواده که رغبت به زنان ندارند یا اطفالی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند (و از غیر این اشخاص مذکور احتجاب و احتراز کنند)...).

در مجموع، تحلیل واژه «طفل» در مواضع به‌کار رفته و نیز ارزیابی متضاد آن یعنی بلوغ و رشد، نشان از مولفه‌های معنایی چون: "انعطاف‌پذیری"، "معصومیت" و "ضعف در وجود کودکان" است.

## ۲. صغیر

واژه دومی که در معنای کودک و دوران کودکی در قرآن به کار رفته است، واژه «صغیر» است. بررسی سیاق موارد به‌کار رفته، نشان می‌دهد، یک مورد از پنج مورد از کاربرد این واژه، ناظر به دوران کودکی است: «وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو: پروردگارا، چنان‌که پدر و مادر، مرا از کودکی (به مهربانی) بی‌پروردند تو در حق آن‌ها رحمت و مهربانی فرما) (أسراء، ۲۴). در این کاربرد، «صغیر» به معنای کوچک در نظر گرفته می‌شود. راغب (راغب و خسروی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۰) معتقد است صغر، نامی است که در مقابل متضاد خویش معنا می‌یابد و حاکی از کوچکی در کنار امری دیگر (بزرگ) است. بنابراین در اینجا، صغیر اشاره به خردسال یا کم‌سال در مقابل بزرگسال دارد.

کوچکی یا حقارت موجود در واژه «صغیر» به قرائن مختلفی می‌تواند به کودک نسبت داده شده باشد. قرینه روشن نخستین که توضیح داده شد، قرینه سنی است. اما این کوچک بودن سن، می‌تواند صفات‌های دیگری را نیز به همراه داشته باشد. از جمله، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل این آیه، می‌نویسد: «و در اینکه

فرمود: و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنان که ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطر نشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند» (طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۶۰، جلد ۱۳، ص ۱۰). قرینه‌سازی ناتوانی پدر و مادر در زمان دعا با دوران کودکی فرد، باعث شده تا علامه طباطبایی، در معنی صغارت، علاوه بر کوچکی سن، کوچکی توان را نیز لحاظ کند. از این رو، در واژه «صغیر»، مولف معنایی «ضعف» و «ناتوانی» به ظهور می‌رسد. این ظهور می‌تواند مولفه‌ای اساسی از «کودک» و «کودکی» را در نگاه قرآن نشان دهد.

### ۳. صبی

واژه دیگری که در قرآن، مساوقتی با دوران «کودکی» دارد، واژه «صبی» است. این واژه در دو موضع به کار رفته که یکی برای اشاره به اعطای حکمت در کودکی به حضرت یحیی<sup>۷</sup> است و دیگری به معجزه‌ای از معجزات حضرت عیسی<sup>۷</sup> یعنی سخن گفتن وی در گهواره اشاره می‌کند. در آیه نخست می‌خوانیم «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (ای یحیی، تو کتاب آسمانی ما را به قوت (نبوت) فراگیر، و به او در همان سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم) (مریم، ۱۲) و در مورد دوم سخن از سخن گفتن حضرت عیسی<sup>۷</sup> در کودکی و در گهواره است: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (مریم به اشاره حواله به طفل کرد، آن‌ها گفتند: ما چگونه با طفل گهواره‌ای سخن گوئیم؟) (مریم، ۲۹). راغب "صبی" را به کودکی معنا می‌کند که هنوز به بلوغ نرسیده است. او همچنان در ادامه به مولفه‌ای مهم از ریشه «صبو» اشاره می‌کند و آن متمایل شدن است. وی در معنای «صبا فلان یصبو صبوا و صبوه» می‌نویسد: «متمایل و آرزومند شد و کودکانه عمل کرد». (راغب و خسروی، ۱۳۸۳، جلد دوم، ص ۳۷۴)، این معنا از این واژه را در آیه ۳۲ سوره یوسف از زبان یوسف می‌خوانیم که «إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ» (اگر تو حيله این زنان را از من دفع نفرمایی به آن‌ها میل کرده و از اهل جهل (و شقاوت) گردم) (یوسف، ۳۲). همان‌گونه که در اینجا مشاهده می‌شود، در اینجا میل کردن و شوق داشتن، در معنای واژه بارز است.

بر این اساس، علاوه بر مولفه معنایی ظاهری نهفته در واژه «صبی» که همان کودک بلوغ نیافته است، مولفه معنایی ژرف تری در آن می‌یابیم و آن میل شدید است. شاید یکی از وجه تسمیه‌های نام گذاری کودک به صبی، برخورداری وی از امیال شدید است. امیالی که به دلیل عدم ظهور اراده، چندان قابل کنترل توسط وی نیستند.

#### ۴. غلام

یکی دیگر از واژه‌هایی که در قرآن در جایگاه کودک به کار گرفته شده، واژه «غلام» است. این واژه دوازده بار در قرآن به کار رفته است. در این میان، سه مورد از موارد به کار رفته، اشاره به بشارتی فرزندی دارد که در پیری به حضرت ابراهیم<sup>۷</sup> و همسرش عطا می‌شود. همچنین سه مورد ناظر بر بشارت فرزند به حضرت مریم<sup>۳</sup> است؛ سه مورد ناظر بر کودکانی است که در داستان حضرت موسی و حضرت خضر<sup>۸</sup> حضور دارند که یکی در کودکی کشته می‌شود و دو کودک دیگر که صاحب گنجی پنهان‌اند. سه مورد نیز در داستان بشارت حضرت زکریا<sup>۷</sup> به داشتن فرزند - حضرت یحیی<sup>۷</sup> - به کار رفته است.

راغب «غلام» را جوانی می‌داند که صورتش تازه موی و سبیل برآورد (راغب و خسروی، ۱۳۸۳، جلد دوم، ص ۷۱۲). وی همچنین در ادامه، شدت نیروی جنسی را در جوان نوری زیاد می‌داند و معتقد است از همین رو فرد آزمند شهوت را «غلمه» گویند. بر اساس این معنا، می‌توان گفت غلام ناظر بر کودکی دوم و آستانه بزرگسالی است؛ مرحله‌ای که با نام کودکی دوم یا نوجوانی از آن یاد می‌شود و ظهور قوای جنسی و علایم بلوغ - از جمله روییدن مو بر بدن - در فرد از جمله مهمترین ویژگی‌های آن است.

قریشی با تایید معنای جوان، آن را بر دیگر معانی غلام ترجیح می‌دهد و معتقد است از آنجا که «اغتلام» ناظر بر هیجان ازدواج است، معنای جوان - و نوجوان - به معنای غلام نزدیک‌تر است (۱۳۷۱، جلد ۵، ص ۱۱۹). بر این اساس باید گفت واژه غلام در قرآن با تاکید بر هیجان جنسی، ناظر بر کودکی دوم است نه کودکی نخست؛ زیرا مستلزم نوعی بیداری جنسی نیز هست و این بیداری بنا به آیات دیگر، در کودکی نخست رخ نمی‌دهد.

#### ۵. بُنَى

واژه «بُنَى» که تصغیر یافته واژه ابن است، از سوی پدران به فرزندان گفته شده و در قرآن، ۶ مرتبه به کار رفته که یکبار خطاب از سوی حضرت ابراهیم به حضرت اسماعیل<sup>۸</sup> بوده، یک بار از سوی حضرت یعقوب به حضرت یوسف<sup>۸</sup> گفته شده، در موضعی دیگر هنگام خطاب قرار دادن فرزند حضرت نوح<sup>۷</sup> توسط وی آمده و در نهایت چندین مرتبه توسط حضرت لقمان<sup>۷</sup> به پسرش بیان شده است<sup>۴</sup>. راغب می‌نویسد خطاب قرار دادن فرزند توسط

---

۴. حضرت ابراهیم<sup>۷</sup> در بیان جریان خواب دیدن قربانی کردن فرزند به فرزندش حضرت اسماعیل<sup>۷</sup> می‌گوید: «... قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...» (ابراهیم گفت: ای فرزند عزیزم، من در عالم خواب چنین می‌بینم که تو را قربانی (راه خدا) می‌کنم، در این واقعه تو را چه نظری است؟) (الصافات، ۱۰۲). همچنین حضرت یعقوب خطاب به حضرت یوسف<sup>۸</sup> می‌فرماید: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...» (یعقوب گفت: ای فرزند عزیزم، زنهار خواب خود را بر برادران حکایت

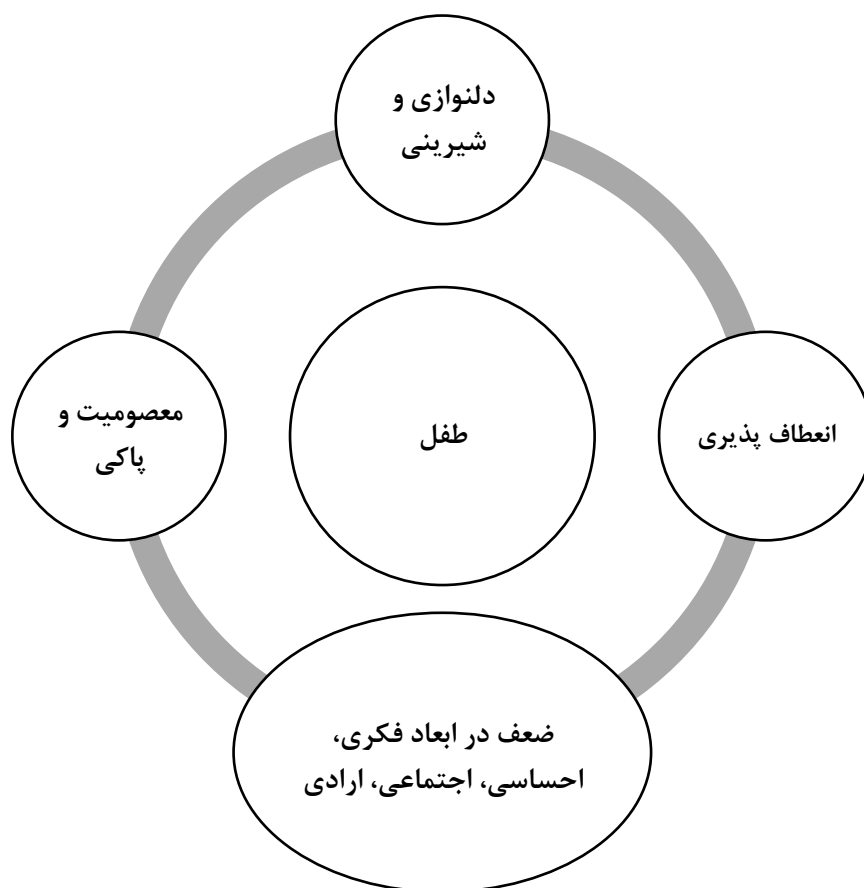
پدر با این بیان، نشانگر آن است که پدر در مقام سازنده وجود فرزند در نظر گرفته شده است. در این معنا، پدر سازنده و پیش برنده تربیت فرزند قلمداد شده است (راغب و خسروی، ۱۳۸۳، جلد ۱، ص ۳۱۵). همچنین علامه طباطبایی در المیزان، ذیل آیه پنجم از سوره یوسف، کاربرد «بنی» را حاکی از مشفقانه بودن رابطه می‌داند و می‌نویسد: « به یوسف خطابی مشفقانه کرد و فرمود: یا بنی: ای پسرک عزیزم » (طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۶۰، جلد ۱۱، ص ۱۰۵). در این حالت، این واژه، نوعی تحبیب و رابطه عاطفی را پشتیبانی می‌کند. این رابطه عاطفی می‌تواند به واسطه همان رابطه سازندگی میان والدین و فرزندان باشد.

بر این اساس می‌توان گفت که وضعیت کودک در کودکی، حاصل تلاش والدین و مربیان وی است و خود وی در این وضعیت دخالتی ندارد. این بدان معناست که کودک در کودکی از مسئولیت معاف است و از همین رو، در مقام محصول تلاش پدر و مادر و مربیان خویش به رسمیت شناخته می‌شود. بنابراین، مولفه مفهومی نهفته در این واژه بیشتر ناظر بر مسئول نبودن کودک در کودکی خویش و نیز تاثیرپذیری وی از مربیان و والدین خویش است.

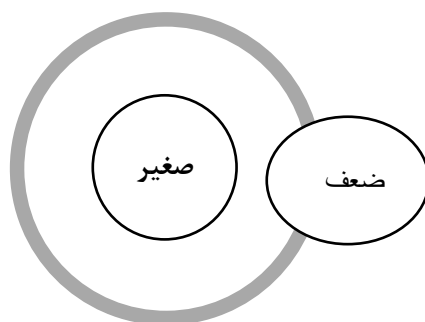
در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت هر یک از واژگان مطرح شده، حاوی مولفه‌های معنایی زیر هستند. این مولفه‌های معنایی در مراحل بعد، می‌تواند در تبیین مفهوم کودکی در متون دینی به کار آیند.

---

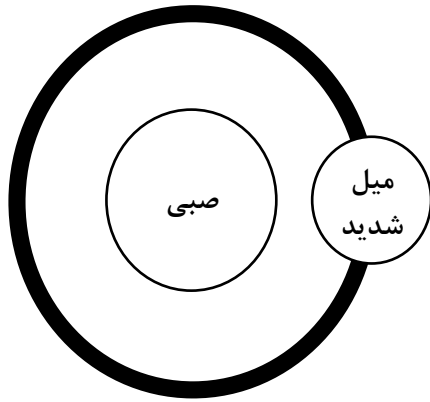
مکن که (به اغوای شیطان) بر تو مکر (و حسد) خواهند ورزید... (یوسف، ۵). همچنین حضرت نوح<sup>۷</sup> در لحظات پراشتهای وقوع طوفان به فرزندش رو می‌کند و می‌گوید: «... يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ» (ای پسر، تو هم با ما بدین کشتی درآی و با کافران همراه مباش) (هود، ۴۲). همچنین حضرت لقمان<sup>۷</sup> در خطاب قرار دادن فرزندش برای بیان توصیه‌هایی اعتقادی-تربیتی به کرات از این واژه استفاده می‌کند. برای نمونه می‌خوانیم: «... يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ...» (ای پسر عزیزم! هرگز به خدا شرک نورز...) (لقمان، ۱۳).



نمودار شماره ۱- عناصر مفهومی واژه طفل

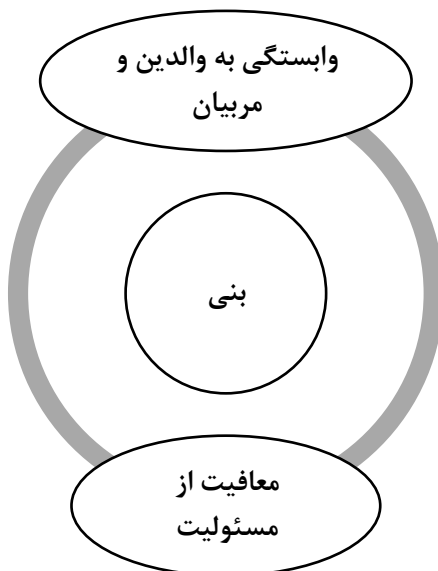
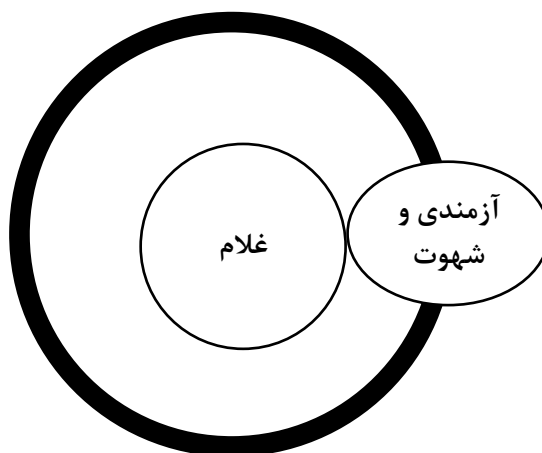


نمودار شماره ۲- عناصر مفهومی واژه صغیر



نمودار شماره ۳- عناصر مفهومی واژه صبی

نمودار شماره ۴ - عناصر مفهومی واژه غلام



نمودار شماره ۵ - عناصر مفهومی واژه بنی

## واژگان توصیف گر «دوران کودکی» و مولفه‌های معنایی آن‌ها

گذشته از واژگانی که برای اشاره به کودک در قرآن، به کار رفته و شرح آن رفت، دوران کودکی در مقام یکی از مراحل زندگی آدمی نیز مورد توجه قرآن قرار گرفته و با واژگانی به آن پرداخته شده است. از این واژگان می‌توان به دسته دوم واژگانی یاد کرد که در حال توصیف دوران کودکی و بیان ویژگی‌های آنند. در اینجا تلاش می‌شود تا این واژه‌ها مد نظر قرار گیرد و مولفه‌های معنایی آن‌ها واکاوی شود.

### ۱. دوران ضعف

یکی از واژه‌هایی که به عنوان توصیفگر دوران کودکی در قرآن مطرح است، واژه «ضعف» است. در آیه ۵۴ سوره روم، ترسیمی از دوره‌های زندگی آدمی قابل ردیابی است. در این آیه می‌خوانیم: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (خدا آن کسی است که شما را در ابتدا از جسم ضعیف (نطفه) بیافرید آنگاه پس از ضعف و ناتوانی (کودکی) توانا کرد و باز از توانایی (و قوای جوانی) به ضعف و سستی و پیری بر گردانید، که او هرچه خواهد و مشیتش تعلق گیرد می‌آفریند، و او دانا و تواناست.) (روم، ۵۴). در این آیه، از سه ضعف و دو قوت یاد شده است. قرشی؛ ضعف نخست را ناظر بر ضعف نطفه، ضعف دوم را ناظر بر دوران کودکی و طفولیت و ضعف سوم را ناظر بر دوران پیری و کهنسالی می‌خواند (۱۳۷۱، جلد ۴، ص ۱۸۳). راغب و خسروی نیز معتقدند «ضعف» دوم اشاره به ضعف موجود در جنین و طفل دارد (۱۳۸۳، جلد دوم، ص ۴۵۴). بنابراین در این آیه، کودکی، مرحله‌ای از زندگی آدمی معرفی شده که همراه با ضعف است. این معنا با مولفه‌های معنایی واژگان معرف کودک نیز هم آواست.

### ۲. دوران قوت

نکته قابل توجه مهمی که به نظر می‌رسد از نظرها پنهان مانده است، توصیف به ظاهر متناقضی است که در همین آیه درباره دوران کودکی به کار رفته است. راغب با اشاره به آیه ۵۴ سوره روم، بیان می‌کند که از میان دو «قوت» که در آیه مطرح شده، «قوت» نخست با «قوت» دوم متفاوت است<sup>۵</sup>. وی درحالی که قوت نخست را ناظر بر دوران کودکی می‌داند، معتقد است قوت دوم، به دوران پس از بلوغ اشاره دارد. از نظر وی، منظور از «قوت» اول، «همان چیزی است که به کودک تحرک و هدایت و طلب کردن شیر و غذا و قدرت دفع اذیت از نفس خویش با گریه کردن قرار داده‌است» (راغب و خسروی، ۱۳۸۳، جلد دوم، ص ۴۵۴).

<sup>۵</sup>. دو ضعف بیان شده نیز با هم متفاوتند. راغب علت این تفاوت را معرفه نشدن واژه در کاربرد دوم می‌داند.

مسئله مهم در اینجا آن است که دوران کودکی به دو صفت نسبتاً متناقض متصف شده است. یکبار از آن به ضعف یاد شده و بار دیگر، صفت آن قوت دانسته شده است. این دوگانگی را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که ضعف و قوت، صفاتی نسبی‌اند که می‌توانند در نسبت با موارد مختلف و در مقایسه یک دوره با دوره‌های دیگر یا در مقایسه یک ویژگی با ویژگی‌های دیگر مد نظر قرار می‌گیرند. از این رو، دوران کودکی در عین آنکه در مقایسه با دوران بلوغ، در ابعادی از جمله ابعادی که از آن‌ها سخن رفت، ضعف تلقی شده، در ابعادی دیگر قوت به شمار آمده است. بنابراین در حالی که دوران کودکی، به واسطه قدرت تحرک و کنجکاو و مواردی از این دست، دوره قوت به شمار آمده، این دوران در همین حال، در نسبت با دوران بلوغ و پس از آن در ابعادی، دوره ضعف دانسته شده است.

### ۳. دوران لعب

یکی دیگر از توصیفگرهای دوران کودکی در قرآن، «لعب» است. این واژه و مشتقات آن در ۱۴ آیه از آیات قرآن به کاررفته که بطور خاص در ۳ موضع، ناظر به دوران کودکی است. نزدیک‌ترین کاربرد این واژه در معنای دوران کودکی، در سوره حدید است: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...» (بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه‌ای است طفلانه و لهو و عیاشی و زیب و آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان...) (حدید، ۲۰). راغب و خسروی «لعب» را ناظر به کاری می‌داند که بدون هدف صورت پذیرد (۱۳۸۳، جلد سوم، ص ۱۳۵). همچنین علامه طباطبایی «لعب» را بازی نظام‌داری می‌داند که دوطرف بازی نسبت به آن آگاهی دارند (ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۶۰، جلد نوزده، ص ۲۸۸). به این معنا می‌توان بر وجود قاعده و قاعده‌مندی در بازی اشاره کرد. از سوی دیگر، صاحب‌المیزان بر وجود هدف خیالی در بازی تاکید می‌ورزد و معتقد است کودکان برای مقصودی خیالی به بازی می‌پردازند (طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۶۶). از این رو می‌توان گفت یکی از مولفه‌های مقوم بازی، خیال‌ورزی و تخیل است.

نکته مهمی که به مساوت دوران کودکی با دوران بازی اشاره دارد، برداشت شیخ بهایی است که علامه طباطبایی در المیزان به آن اشاره می‌کند و آن، متناظر ساختن مراحل مورد اشاره در این آیه با مراحل زیست آدمی است (ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۷۸، جلد ۱۹، ص ۲۸۹). بر این اساس، پنج ویژگی بیان شده در آیه یعنی لعب، لهو، زینت، تفاخر و تکاثر، ناظر بر پنج مرحله عمر آدمی دانسته شده است بدین گونه، دوران کودکی، دوران بازی و لعب، دوران نوجوانی، دوران لهو و سرگرمی، دوران جوانی، دوران توجه به زیبایی ظاهر و زینت، دوران میانسالی، دوران تفاخر به اموال و داشته‌ها و دوران کهنسالی دوران فخر فروشی به نسب و اولاد و نیز مال اندوزی نامیده

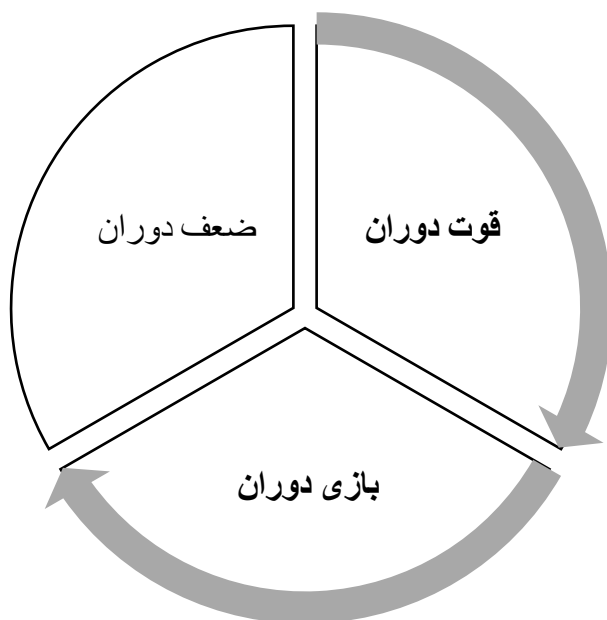
شده‌اند. بر اساس این نوع نگاه مرحله‌ای به زندگی آدمی و تلاش برای تجسم بخشیدن به ویژگی‌های مهم هر دوره در قالب عناوین متمایز، می‌توان گفت ویژگی بارز دوران کودکی بازی است.

از سوی دیگر در داستان حضرت یوسف<sup>۷</sup> و برادران، هنگامی که برادران خواستند پدر را برای فرستادن حضرت یوسف<sup>۷</sup> متقاعد کنند، به او گفتند: او را با ما بفرست تا گردش و بازی کند: «أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ...» (فردا او را با ما فرست که در چمن و مراتع بگردد و بازی کند) (یوسف، ۱۲). در نظر گرفتن پاسخ مثبت حضرت یعقوب<sup>۷</sup> در کنار حساسیتی که نسبت به حضرت یوسف<sup>۷</sup> و جان وی داشت، نشانگر اهمیتی است که ایشان به مسئله بازی در دوران کودکی قائل است. این اهمیت تا بدان پایه است که در شرایط خطیری که برای جان حضرت یوسف<sup>۷</sup> احساس می‌کرد، باز هم با پیشنهاد بازی وی در طبیعت در کنار برادران موافق کرد<sup>۶</sup>. در کلام معصومین: نیز بازی از جهت‌های مختلف، حائز اهمیت شمرده شده است. از جمله در کلام پیامبر<sup>۹</sup> آمده است: «عَرَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صِغَرِهِ زِيَادَةٌ فِي عَقْلِهِ فِي كِبَرِهِ: بازی و جنب و جوش کودک در دوران کودکی، موجب افزایش عقل او در بزرگسالی‌اش خواهد بود» (به نقل از محمدی ری شهری، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۲۵۶). در واقع، در این بیان، بازی تقویت کننده عقلانیت در بزرگسالی و به نوعی نماد آن در بزرگسالی شمرده شده است. در بیانی دیگر از امام کاظم<sup>۷</sup> نیز می‌خوانیم: «تُسْتَحَبُّ عَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ: بازی و تحرک کودک در دوران کودکی پسندیده است، چون او را در بزرگسالی، بردبار می‌سازد» (به نقل از محمدی ری شهری، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۲۵۷). در این بیان، بازی در کودکی، از منظری دیگر، باعث تعادل هیجانی در بزرگسالی دانسته شده است. توجه به تاثیرات بازی در وجود فرد، باعث توصیه‌های مکرر به ایجاد فرصت‌هایی برای بازی کودک شده است. از جمله از قول امام صادق<sup>۷</sup> می‌خوانیم: «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ: کودک را هفت سال آزاد بگذار تا بازی کند» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۴۶).

در این میان، بازی فعالیتی قاعده‌مند اما بدون هدفی عینی و واقعی است که در دنیای بزرگسالان نوعی فعالیت غیرجدی به شمار می‌آید اما برای کودکان و با فرض هدف خیالی، فعالیتی جدی خواهد بود. علاوه بر این، همان‌گونه که ملاحظه شد، بازی در دوران کودکی به ویژگی‌های مهمی در بزرگسالی نگاشت خواهد شد و از همین رو، پرداختن به آن در دوران کودکی اهمیت دارد و وجودش، بخش مهمی از دوران کودکی را خواهد ساخت. تحلیل مفهوم بازی و استنباط مولفه‌های معنایی آن از جمله، غیرجدی بودن، هدف خیالی داشتن و قاعده‌مندی می‌تواند ابعادی از دوران کودکی را بر ما مکشوف سازد.

<sup>۶</sup>. توجه به این ایده را در گفت‌وگویی شفاهی، از خانم دکتر شهین ایروانی اخذ کرده‌ام.

در جمع‌بندی این بخش می‌توان دید دوران کودکی در زبان قرآن، با سه توصیف‌گر کلی به صورت زیر وصف شده است:



نمودار شماره ۶- توصیف‌گرهای دوران کودکی در قرآن

### مولفه‌های مفهومی کودک در نگاه قرآن

در این بخش، تلاش می‌کنیم تا مبتنی بر تحلیل واژگان مرتبط با دوران کودکی در قرآن که در بخش نخست این فصل انجام شد، مولفه‌های مقوم دوران کودکی را از منظر قرآن، مد نظر قرار دهیم.

#### ۱. انعطاف‌پذیری و قابلیت تغییر

یکی از محوری‌ترین مولفه‌های دوران کودکی از منظر قرآن، انعطاف‌پذیری و قابلیت تغییر فرد است. از نگاه قرآن، کودک به سان موجودی شکل‌پذیر است که در دوران کودکی قابلیت شکل‌پذیری بیشتری از خود نشان می‌دهد و مقاومت کمتری در مقابل تغییر دارد. این شکل‌پذیری تا بدان درجه است که قرآن، از پدر کودک با عنوان سازنده وی یاد می‌کند. این نوع خطاب که در تحلیل واژه «بنی» از آن سخن رفت، می‌تواند شاهدی مهم

بر نقش بزرگسالان در فعالیت‌های تمهیدی در دوران کودکی و کمرنگ بودن نقش خود کودک در تغییرات صورت گرفته در دوران کودکی به شمار آید.

همچنین توجه به معنای واژه «ناعم» که همان نرمی و قابلیت انعطاف است در تعریف واژه طفل (الولد ما دام ناعما)، حضور انعطاف و نرمی در دوران کودکی را مورد تاکید قرار می‌دهد. بر این اساس، دوران طفولیت و کودکی، دوران ناعم بودن و نرمی و انعطاف‌پذیری است. این انعطاف‌پذیری و انفعال، در مقابل مقاومت به ظهور رسیده پس از این دوران، مدنظر است. به سخن دیگر، لازم نیست انفعال فرد در دوران کودکی، انفعالی محض و صد در صدی باشد تا وی طفل به شمار آید بلکه می‌توان این انفعال را در نسبت با دوران بلوغ و پس از کودکی نیز در نظر گرفت. بر این اساس، تغییرپذیری و انعطاف کودک، در نسبت با دوران نوجوانی و بزرگسالی مد نظر قرار می‌گیرد.

در مجموع، می‌توان گفت در نگاه قرآن، تغییرپذیری و انعطاف کودک در دوران کودکی، یکی از مولفه‌های مقوم دوران کودکی به شمار می‌آید. این یافته توسط منابع حدیثی نیز تایید می‌شود. از جمله، در نامه ۳۱ نهج البلاغه از زبان امام علی<sup>۷</sup>، خطاب به امام حسن<sup>۷</sup>، فرزند ایشان، می‌خوانیم: «وَإِنَّمَا قَلْبُ الْوَالِدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبَكَ» (و جز این نیست که قلب انسان جوان مانند زمین خالی از کشت است، هرچه که در آن پاشیده یا کاشته شود، آن را می‌پذیرد. لذا، پیش از آن که دلت قساوت بگیرد و عقلت مشغول شود به تادیب تو پیش‌دستی کردم)<sup>۷</sup> (نهج البلاغه، نامه ۳۱). در اینجا، واژه «حدث» به «جوان» و در برخی دیگر از ترجمه‌ها به «نوجوان» ترجمه شده است. راغب اصفهانی (این واژه را مشتق از مصدر «حدث» می‌داند که به معنای ایجاد شیی است که با تازگی و نو بودن همراه است) (جلد ۱، ص ۲۲۲). از این رو می‌توان گفت این واژه به معنای «کودکی» نیز هست زیرا کودکی، مرحله نخست حیات آدمی و ایجاد اوست. از سوی دیگر، معنای نوجوانی نیز می‌تواند به پیش از بلوغ و بزرگسالی اشاره داشته باشد. از این رو، می‌توان آن را نیز به کودکی تعمیم داد. با این فرض، یکی از ویژگی‌های مهم دوران کودکی که در این بخش از نامه امام<sup>۷</sup> مورد توجه قرار گرفته، انعطاف‌پذیری و نرمی آن است. این معنا را از ملاحظه متضاد نرمی، یعنی قساوت قلب<sup>۸</sup> می‌توان استنباط کرد. در واقع، امام<sup>۷</sup> فرموده است، در همان کودکی و نوجوانی و پیش از سخت شدن شاکله و شخصیت تو، ادب‌کردن تو را آغاز کردم.

<sup>۷</sup>. برای ترجمه مواردی که از نهج البلاغه آورده ام، به ترجمه مرحوم محمد تقی جعفری ارجاع شده است.

<sup>۸</sup>. راغب اصفهانی در معنای «قسی القلب» می‌نویسد: «غَلظ القلب، وأصله من: حجر قاسٍ...»: سخت شدن قلب و اصل آن: سنگ سخت شد (جلد ۱، ص ۶۷۱).

بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، نرمی و انعطاف‌پذیری در مقام یکی از ویژگی‌های مهم دوران کودکی و وجود کودک، در متون دینی تصریح شده است.

## ۲. ضعف در ابعاد فکری-احساسی

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم دوران کودکی در مقایسه از نگاه قرآن، ضعف در ابعاد فکری-احساسی است. این ضعف، در مقایسه با دوران بلوغ و بزرگسالی در دو بعد مهم فکری و احساسات جنسی مورد تاکید قرار گرفته است.

از یک سو، تحلیل مفهوم «صغیر» نشان داد که به‌کارگیری آن برای کودک و دوران کودکی، نشانگر صغارت در ابعادی از وجود اوست. در واقع، این صغارت نه تنها در بعد سن در نظر گرفته می‌شود بلکه به ابعاد دیگر نیز سرایت می‌کند. سیاق آیه<sup>۹</sup> که مقایسه‌ای است میان دوران کودکی فرد و دوران کهنسالی پدر و مادرش، نشان می‌دهد که وجه مشترکی میان این دو دوره مد نظر است. این وجه مشترک که منطبق و دلیل «رحم» در کهنسالی به ازای «پرورش» در دوران کودکی است، ناتوانی و ضعف است. از این رو می‌توان گفت وجه مشخصه دوران کودکی فرد، ضعف و ناتوانی اوست.

از سوی دیگر، در معرفی دوران‌های مختلف زندگی آدمی، دوران کودکی با صفت ضعف متصف شده است. همان‌گونه که در تفسیر آیه ۵۴ سوره روم<sup>۱۰</sup> بیان شد، از میان ضعف‌های بیان شده در آیه، ضعف نخست مربوط به ضعف نطفه در رحم مادر است و ضعف دوم، ناظر بر دوران کودکی است. از این رو، باز هم می‌بینیم که یکی از ویژگی‌های مهم دوران کودکی و وجود کودک، ضعف است.

در این میان نکته مهم آن است که این ضعف، ناظر بر ابعاد خاصی است و توجه به این ابعاد می‌تواند انگاره ما از دوران کودکی و نیز برخی راهبردهای تربیتی ما را در این دوران تحت تاثیر قرار دهد. در این بخش، توجه به ویژگی‌های بلوغ و ابعاد مختلف آن راه‌گشا خواهد بود.

---

<sup>۹</sup>. «...وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا: بگو: پروردگارا، چنان‌که پدر و مادر، مرا از کودکی (به مهربانی) پروردند تو در حق آن‌ها رحمت و مهربانی فرما» (اسراء، ۲۴)

<sup>۱۰</sup>. اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ: خدا آن کسی است که شما را در ابتدا از جسم ضعیف (نطفه) بیافرید آن‌گاه پس از ضعف و ناتوانی (کودکی) توانا کرد و باز از توانایی (و قوای جوانی) به ضعف و سستی و پیری برگردانید، که او هر چه بخواهد و مشیتش تعلق گیرد می‌آفریند، و او دانا و تواناست. «(روم، ۵۴)

یکی از ضعف‌های کودک، ضعف "شناختی" است. این ضعف را با استناد به آیات مختلف قرآن و احادیث مختلف، می‌توان مورد تایید منابع دینی دانست. از جمله هنگامی که سخن از تولد آدمی است، خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج ساخت در حالی که هیچ نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و قلب‌هایی قرار داد شاید شکرگزار باشید) (نحل، ۷۸). در این آیه، وضعیت اولیه آدمی در نقطه آغاز کودکی این‌گونه تصویر شده که آدمی، چیزی نمی‌داند. در واقع، نقطه آغاز کودکی، جهل و ضعف شناخت است و به تدریج با ابزارشناختی چون گوش و چشم و قلب است که آدمی به کسب علم می‌پردازد. علامه طباطبایی در المیزان معتقد است در این آیه، علم حصولی در بد تولد نفی شده است. اما آغاز کردن کودک از حالت جهل، لزوماً به معنای ماندگاری آن در طول دوران کودکی نیست. در واقع، تا وقتی فرایند تبدیل این ضعف به قوت دوران بزرگسالی، مشخص نشود، نمی‌توان دوران کودکی را کامل متصف به صفت ضعف‌شناختی کرد.

ملاحظه آیه‌ای دیگر می‌تواند وضعیت این ضعف در دوران کودکی را تا حدودی مشخص کند. در آیه ۲۲ سوره یوسف، در مورد حضرت یوسف<sup>۷</sup> آمده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (و هنگامی که به رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم) (یوسف، ۲۲). همین تعبیر درباره موسی(ع) نیز چندین بار در قرآن تکرار شده است. از جمله در سوره قصص درباره وی می‌خوانیم: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ( و هنگامی که (موسی) به رشد رسید و حد کمال یافت، به او حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم) (قصص، ۱۴). در این دو آیه، جبران ضعف‌شناختی اولیه که در بدو تولد همراه آدمی بود به سن رشد محول شده است. این رویداد، یعنی ارزانی داشتن دانش پس از وقوع رشد در فرد، نشان از تحولی در وی دارد که وابسته به این رشد است. ترمیم شناخت در مرحله بلوغ، می‌تواند بطور ضمنی بر ضعف آن در دوران پیش از بلوغ دلالت کند. از این‌رو می‌توان گفت از منظر قرآن، دوران کودکی نسبت به دوران پس از خود، با ضعفی در قوای شناختی همراه است.

### ۳. ضعف در بُعد ارادی

ملاحظه متون دینی با نظر به دوران کودکی، می‌تواند یکی دیگر از ویژگی‌های این دوران را برای ما آشکار سازد. این ویژگی که نسبتی هم با شناخت و احساسات دارد، ناظر به داوری، مدیریت و فرمانروایی خویشتن و محیط پیرامونی است و از آن با نام «اراده» می‌توان سخن گفت. آیات ۲۲ سوره یوسف و ۱۴ سوره قصص که از آن‌ها سخن رفت و اعطای حکم و علم را به پس از دوران بلوغ موکول ساخته بود، نشان از عدم وجود «حکم» در دوران کودکی هستند.

قوه «حکم» در آدمی را می‌توان ناشی از اراده‌ورزی وی دانست چنان‌که برخی اندیشمندان<sup>11</sup>، آن را مساوق اراده نیز دانسته‌اند (به نقل از علیدوست، ۱۴۰۰، ص ۳۴). از نظر مفهومی، اراده مستلزم نوعی داوری میان امیال و انتخاب یکی از میان آن‌ها در راستای تصمیم‌گیری است (باقری، ۱۳۹۹، ص ۵۰۰) و همین معنا، اراده را به مفهوم «حکم» نزدیک می‌سازد. از این رو می‌توان گفت قوه حکم یا اراده نیز پس از بلوغ به آدمی ارزانی می‌شود.

شاهد دیگر در ضعف ارادی کودک را می‌توان در مولفه‌های معنایی «غلام» و «صبی» جستجو کرد. همان‌گونه که در بخش‌های پیشین بیان شد، یکی از معانی واژه «غلام»، آزمندی نسبت به شهوات و از مولفه‌های معنایی «صبی»، میل شدید است. هر دوی این بیان‌ها، نشان از آمیختگی دوران کودکی با میل شدیدی است که در کودک ظهور و بروز بارز دارد. این ظهور و بروز را می‌توان ناشی از غیبت اراده‌ای محکم و مستقر برای مدیریت آن‌ها به شمار آورد. به این معنا که قوه داوری و انتخاب‌گری و عمل، در این دوره به اندازه‌ای قوی نیست که بتواند آزمندی فرد نسبت به هیجان‌اتش را به تمامه مدیریت کند و از این رو، در یک نگاه، فردی را که در این دوران قرار دارد می‌توان «غلام» - آزمند شهوات - نامید. این تحلیل با مولفه‌های معنایی واژه «بنی» یعنی وابستگی به والدین و مربیان و معافیت از مسئولیت نیز پشتیبانی می‌شود. زیرا این دو مفهوم، نشانگر غیاب نیروی اراده مسئول و پاسخگو در کودک هستند. بر همین اساس است فقهای امامیه شرط الزام به تکالیف شرعی را تحقق بلوغ می‌دانند. این امر نیز شاهی بر ظهور قدرت اراده و مسئولیت مترتب بر آن در دوران بلوغ به بعد است.

همچنین اگر واژه‌های چون «صغیر» را تبیینی کلی از دوران کودکی به شمار آوریم، می‌توانیم این صغارت و ضعف را به همه - بیشتر - ابعاد وجود کودکی از جمله اراده ناظر بدانیم. زیرا اراده، مستلزم ارزیابی و سنجش‌گری است (باقری، ۱۳۹۹) و به دلیل ضعف این قوه در دوران کودکی، اراده نیز در این دوران، در وجود کودک به ظهور نرسیده است.

#### ۴. عدم تعیین

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که می‌توان بر اساس متون دینی برای دوران کودکی در نظر گرفت، عدم تعیین آن است. توجه به واژه‌هایی چون «رین» و «شاکله» می‌تواند در دستیابی به این مولفه مفهومی راهگشا باشد. باقری (۱۳۸۹، صص ۱۲۲-۱۲۳) با توجه به این امر و با نظر به آیه ۱۴ سوره مطفین، از شکل‌گیری تدریجی غشایی سخت در درون آدمی سخن می‌گوید که می‌تواند وجود وی را تعیین بخشد. در این آیه می‌خوانیم: «كَلَّا بَلْ رَأَنَّا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (چنین نیست؛ بلکه آنچه در پی کسب آن بودند، بر دل‌هایشان غشایی سخت زد)

<sup>11</sup> . نظیر محقق اصفهانی و محقق عراقی

(مطففین، ۱۴). بر این اساس، اعمال مستمری که آدمیان انجام می‌دهند (ما کانوا یکسبون به معنای اعمالی است که به صورت مستمر انجام گرفته‌است)، غشایی سرسخت در وجود آن‌ها پدید می‌آورد و این غشا، به وجود آن‌ها تعین می‌بخشد و اعمال آتی آن‌ها را نیز جهت می‌بخشد.

همچنین واژه «شاکله» اسم فاعل برگرفته از واژه «شکل» (مثل و شبیه) یا «شکل» (فرم) (طبرسی، ۱۳۷۲، جلد ۶، ص ۶۷۳) است. مصطفوی با مبنا قرار دادن «شکل»، شاکله را شامل هیات یا فرم کلی انسان می‌داند که در بردارنده ویژگی‌های ظاهری و طبیعت باطنی اوست (مصطفوی، ۱۳۶۸، جلد ۶، ص ۱۰۷). از سوی دیگر، «شکال» به معنای بستن حیوان نیز به کار می‌رود: «شکلت الدابه». راغب اصفهانی با نظر با این مفهوم، شاکله را به معنای مقید کردن آدمی در نظر گرفته‌است (راغب اصفهانی، جلد اول، ص ۴۶۲). علامه طباطبایی نیز با اذعان به این معنا معتقد است «شاکله به معنای خوی و اخلاق است، و اگر خلق و خوی را شاکله خوانده‌اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند» (طباطبایی، موسوی همدانی، ۱۳۶۰، جلد ۱۳، ص ۲۶۱).

در عین حال، میان ذاتی یا اکتسابی بودن شاکله، بحث‌هایی وجود داشته‌است. مفسران شیعه که بر اختیار آدمی تاکید دارند، از راه‌های مختلف تلاش می‌کنند تا تناقض نمای اختیار-شاکله را حل کنند. یک دسته از آن‌ها شاکله را امری اکتسابی می‌دانند که به تدریج وضعیت اولیه و تعیین‌گری را در وجود انسان می‌آفریند که این وضعیت اولیه، خود، اعمال بعدی آدمی را تعیین می‌بخشد. البته این تعیین نیز قطعی نیست بلکه به صورت اقتضائی اولیه است. برای نمونه، باقری (۱۳۸۹، صص ۱۲۳-۱۲۴)، با مربوط دانستن ماهیت شاکله به رین (غشای مسلط و سخت حاصل از عمل)، آن را امری می‌دانند که در فرایندی اختیاری و با دست‌زدن آدمی به اعمال مختلف به تدریج در وجود وی شکل می‌گیرد و خود، تعیین بخش اعمال بعدی آدمی می‌شود.

دوران کودکی، به دلیل نرم بودن وجود کودک و عدم ورود وی به دنیای اراده‌ورزی و عاملیت، این غشاء هنوز شکل نگرفته و بنابراین تعیین اکتسابی خاصی هم وجود ندارد. از این رو، نمی‌توان اعمال کودک و بر همین قیاس، سعادت یا شقاوت وی را متعین ساخت.

برخی دیگر نیز با تفسیر شاکله به عنوان اقتضای اولیه نه علت تامه، آن را منافی اختیار نمی‌دانند. از جمله علامه طباطبایی) معتقد است «بنیه انسانی و صفات درونی او در اعمالش اثر دارد اما تنها به نحو اقتضا نه به نحو علیت تامه» (جلد ۱۳، ص ۲۶۳). بر این اساس، شاکله اگر به معنای صفات درونی و بنیه انسانی نیز در نظر گرفته شود، اعمال آدمی و وضعیت وی را به صورت صددرصد تعیین نخواهد بخشید. علامه معتقد است تفسیر شاکله به علیت تامه، با منطق آیاتی که ناظر بر فطرت الهی در آدمی‌اند، در تعارض قرار خواهد گرفت. زیرا «معنا ندارد که

هم فطرت آدمی او را به سوی دین حق و سنت معتدل دعوت کند، و خلقت او وی را به سوی شر و فساد و انحراف از اعتدال بخواند آن هم به نحو علیت تامه که قابل تخلف نباشد» (طباطبایی، جلد ۱۳، ص ۲۶۳). از این رو، حتی با پذیرفتن غیر اختیاری دانستن ساختمان شاکله یا بخش‌هایی از آن و ظهور آن در دوران کودکی، باز هم نمی‌توان به تعین وضعیت آدمی در دوران کودکی اعتقاد داشت.

بنابراین احادیثی چون «الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه»، نمی‌تواند در معنای قضای حتمی پذیرفته شود. برخی از علمای شیعه در سند این روایات خدشه وارد کرده‌اند و برخی با تمرکز بر محتوا، آن‌ها را ارزیابی کرده‌اند. علامه طباطبایی، با ارزیابی محتوایی آن‌ها معتقد است، منظور این احادیث نمی‌تواند اقتضای ذاتی و حقیقی بوده باشد، زیرا در این صورت با اطلاق ملک خداوند در تعارض قرار خواهد گرفت. همچنین از اقتضای ذاتی و حقیقی موجد شقاوت و سعادت، در تعارض با نظر عقل در تاثیر تعلیم و تربیت و ارسال پیامبران برای آن است (طباطبایی، جلد ۸، ص ۱۲۰). همچنین باید در نظر داشت، نگاه قرآن در به رسمیت شناختن اختیار و اراده آدمی و منوط ساختن سرنوشت وی به اعمال اختیاری وی نیز با منطقی تعین سرنوشت پیش از یافتن حیات و برخورداری از امکان عمل، در تعارض است. از این رو، در صورت پذیرفتن سند این روایات نیز، باید آن‌ها را حمل بر اقتضای اجمالی و اولیه‌ای در نظر گرفت که در معرض تغییر و تحول توسط خود فرد در ادامه زندگی خواهد بود.

## ۵. معصومیت بالفعل

یکی دیگر از ویژگی‌های دوران کودکی از منظر قرآن، نوعی معصومیت است. این معصومیت از آیاتی که درباره زنده به گور شدن نوزادان و کودکان دختر نازل شده، قابل استنباط است. در آیات ۸ و ۹ سوره تکویر آمده است: «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (و هنگامی که از دختران زنده به گور شده بازپرسند به کدامین گناه کشته شدی) (تکویر، ۸ و ۹). مکارم شیرازی در ذیل این آیه می‌نویسد «قرآن ... رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسئله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمرد، و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌ها و مخصوصاً انسان‌های بی‌گناه... نشان می‌دهد» (مکارم شیرازی، جلد ۲۶، ص ۱۸۹). تأکیدی که بر بی‌گناهی این کودکان رفته، می‌تواند به صورت کلی تعمیم یابد و شاهدی بر معصومیت کودکان در نظر گرفته شود. به سخن دیگر، پیش فرض موجود در این آیه، معصومیت کودکان زنده به گور شده است و از این رو، می‌توان از آن این برداشت را داشت که از منظر قرآن، کودکان از معصومیت برخوردارند.

همچنین امام علی ۷ در کلامی می‌فرماید: «ما یسرّنی لو متُّ طفلاً وأدخلتُ الجنّة ولم اکبر فأعرف ربّی عزّوجلّ: دوست ندارم که در کودکی می‌مردم و به بهشت می‌رفتم و بزرگ نمی‌شدم تا پروردگارم، عز و جل، را

بشناسم» (متقی هندی، ۱۹۸۹، ج ۱۳، ص ۱۵۱). تاکید امام بر ورود به بهشت در صورت مرگ در دوران کودکی در عین نشناختن خداوند، نشان از معصومیت کودک دارد. به سخن دیگر، اگر کودکی بمیرد با وجودی که خداوند را نمی‌شناسد، وارد بهشت خواهد شد و این می‌تواند حاکی از معصومیت کودک باشد.

باید توجه داشت که معصومیت کودکان تنها به وضعیت بالفعل کودکان اشاره دارد و به معنای معصومیت بالقوه آن‌ها در بزرگسالی نیست. زیرا از نگاه قرآن، آدمی ترکیبی از نیروهای خیر و شر تصویر شده است. از یک سو بر تمایلات خیر آدمی تاکید شده و آدمی آغشته به خیر و چکیده از سرانگشتان آفریدگار و از همین جهت، شایسته تکریم خوانده شده است. خداوند با طرح نفخه روح الهی در آدمی، می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (پس چون آن را معتدل بیاریم و در آن از روح خویش بدمم همه (از جهت حرمت و عظمت آن روح الهی) بر او سجده کنید)<sup>12</sup> (حجر، ۲۹). بنابراین وجود «روح» در آدمی و نسبت دادن آن به خداوند<sup>13</sup>، - الهی دانستن آن-، را می‌توان منشاء این نیروی خیر در آدمی به شمار آورد. همچنین کرامت بخشیدن به آدمی را می‌توان نشانه‌ای از وجود خیر در وجود او به شمار آورد: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (اسراء، ۷۰). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، وجود نیروی عقل در انسان را مایه کرامت آدمی به شمار می‌آورد (جلد ۱۳، ص ۲۱۵). این نیرو، می‌تواند آدمی را هدایت کند و منشاء رویش انواع خیرها در وی شود.

از سوی دیگر، تصویر آدمی در قرآن، تصویر خیر مطلق نیست. بلکه تصویری است که در آن، زمینه‌های شر نیز حضور دارند (آزادمنش، ۱۴۰۰). برای نمونه، می‌توان به آیاتی اشاره کرد که آدمی را به شروری متصف می‌سازند و گویی به ما گوشزد می‌کنند که زمینه‌های شر در وجود آدمی بالقوه وجود دارند. برای نمونه، در قرآن می‌خوانیم: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» (راستی که آدمی سرکش و مغرور می‌شود) (علق، ۶). همچنین در موضعی دیگر آمده است: «...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (آدمی، سخت ستمگر و کفرکیش و ناسپاس است) (ابراهیم، ۳۴). صاحب المیزان، این ویژگی‌ها را نه ویژگی‌هایی عارضی بلکه ویژگی‌هایی مندرج در طبع بشر می‌داند: «این خبری است از آنچه در طبع بشر است» (طباطبایی، ۱۳۶۰، ترجمه موسوی همدانی، جلد ۲۰، ص ۵۵۰). محمدتقی جعفری (۱۳۶۱) نیز با به رسمیت شناختن این زمینه‌های شر در درون آدمی، از آن‌ها با عنوان محدودیت‌های آدمی یاد کرده است. وی برخی از این ویژگی‌ها را زمینه خلقت آدمی به شمار آورده است. باقری (۱۳۸۹، ص ۳۸) نیز با پذیرش این تبیین، معتقد است ویژگی‌هایی که ناظر بر نوع آفرینش آدمی‌اند، ویژگی‌هایی هستند که می‌توان آن

<sup>12</sup> ترجمه از آن الهی قمش‌های است.

<sup>13</sup> طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد: «اگر روح را به خود نسبت داده و اضافه کرده به منظور تشریف و احترام بوده...» (طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۲۸)

را در زمینه خلقت آدمی دانست. برای نمونه، آزمند بودن<sup>14</sup>، ضعف<sup>15</sup> و عجول بودن آدمی<sup>16</sup>، ویژگی‌های ناظر بر طبیعت آدمی‌اند.

از این رو می‌توان گفت، وجود کودک، خیر محض نیست و در درون وی، زمینه‌هایی از خیر و شر به صورت بالقوه وجود دارد اما آنچه بالفعل در کودکی به ظهور می‌رسد، به دلیل نبود فرصت برای ظهور یافتن بالقوگی‌ها، نوعی از معصومیت است. این معصومیت نوع فعالیت‌های تربیتی در دوران کودکی را به گونه‌ای خاص جهت بخشی خواهد کرد و انواع تنبیه‌های سخت و بدنی و آزارنده را از گزینه‌های در دسترس تربیتی، بیرون خواهد ساخت.

## ۶. قوت در انعطاف، تحرک و کنجکاو و خیال‌ورزی

یکی دیگر از وجوه مفهومی دوران کودکی از منظر قرآن، بازی قدرت و ضعف در درون کودک است. این بازی قدرت و ضعف، به گونه‌ای ظهور یابنده و در مقایسه با دوران جنینی و بزرگسالی، در حال رونمایی است. به نظر می‌رسد این نگاه قرآن، نگاهی بدیع به دوران کودکی رقم می‌زند که با پویایی درون خویش، از چنبره رویکردهای ایستای مدافع ضعف یا قوت رها می‌شود و تصویری پویا از کودک را پیش روی ما قرار می‌دهد.

همان‌گونه که در تفسیر آیه پنجاه و چهارم سوره روم بیان شد، این در هم تنیدگی قوت و ضعف در دوران کودکی، وضعیت وجودی ویژه‌ای برای کودک رقم خواهد زد و در عین مواجه ساختن فرایند تربیت در دوران کودکی با دشواری‌های خاص، امکان‌های مختلفی را نیز پیش روی تربیت قرار خواهد داد. در این بخش بیشتر بر وجه قوت دوران کودکی متمرکز خواهیم شد.

یکی از مهم‌ترین وجوه قوتی که برای دوران کودکی، قابل تامل است، قدرت انعطاف کودک است. قدرت انعطاف کودک در مواجهه با دنیای پیرامون و نیز در وجود خود وی که برگرفته از «ناعم» خواندن وی در قرآن است، چابکی و قدرت مانور وی در زندگی را افزون می‌سازد. همین انعطاف باعث می‌شود کودک در مواجهه با دشواری‌های زندگی، قدرت تحمل بیشتری از خود نشان دهد و از راه‌های مختلفی برای تحمل رنج و درد بهره گیرد. امروزه در روانشناسی، انعطاف‌پذیری در جنبه‌های شناختی و هیجانی، یکی از قابلیت‌های مهم روانی آدمی به شمار می‌آید (دنيس<sup>17</sup> و واندروال<sup>18</sup>، ۲۰۱۰؛ چاو<sup>19</sup> و همکاران، ۲۰۱۷). این انعطاف‌پذیری، به مواجهه مثبت با محیط و عدم

14. «انَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا: آدمی سخت آزمند آفریده شده است» (معارج، ۱۹)

15. «... خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا: ... آدمی ضعیف خلق شده است» (نساء، ۲۸)

16. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ...: آدمی از عجله آفریده شده است...» (انبیاء، ۳۷)

. J. P. Dennis<sup>17</sup>

. J. S. Vander Wal<sup>18</sup>

. A. Y. Chow<sup>19</sup>

تعیین هایش و نیز بازیابی و تطابق خویش با آن کمک شایانی می‌کند. بر این اساس می‌توان گفت انعطاف‌پذیری در کودکی می‌تواند به توان تطبیق بهینه و سریعتر با محیط بینجامد و از این نظر، قوتی بی‌نظیر در دوران کودکی است که می‌تواند کودک را از انواع اختلال‌های روان نژند حفظ کند. این انعطاف‌پذیری در بعد جسمانی هم بیش از بزرگسالی است. برای نمونه، مغز کودکان در مقایسه با مغز بزرگسالان از انعطاف‌پذیری بسیار بیشتری برخوردار است. این انعطاف‌پذیری که با نام "نوروپلاستیسیته" نیز خوانده می‌شود، هم قدرت یادگیری در دوران کودکی را افزون می‌سازد و هم قدرت خودترمیمی مغز را افزایش می‌دهد.

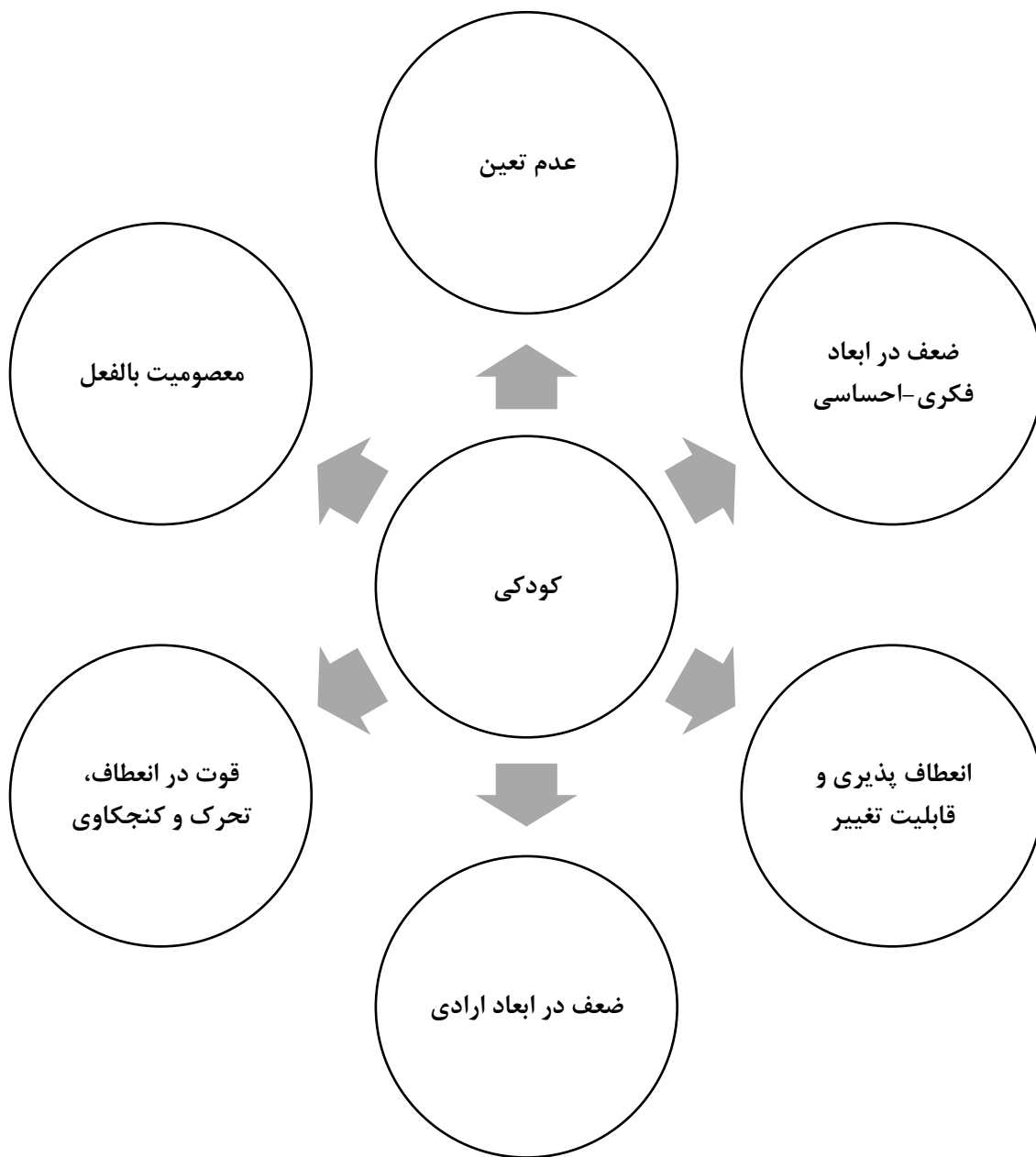
قدرت و عمق یادگیری در دوران کودکی در نسبت به بزرگسالی، در متون دینی هم مورد تاکید قرار گرفته‌است. از جمله در کلام پیامبر<sup>۹</sup> می‌خوانیم: «مَثَلُ الَّذِي يَتَعَلَّمُ فِي صِغَرِهِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَتَعَلَّمُ فِي كِبَرِهِ كَالَّذِي يَكْتُبُ عَلَى الْمَاءِ: حكايت کسی که در کودکی می‌آموزد، چون نقش‌کندن بر سنگ است و حكايت کسی که در بزرگسالی می‌آموزد، چون کسی است که بر آب می‌نویسد» (متقی هندی، ۱۹۸۹، ج ۱۰، ص ۲۴۹). این بیان نشان از عمق و ماندگاری یادگیری در دوران کودکی -در نسبت با دوران بزرگسالی- دارد. در تحقیقات تجربی اخیر نیز مشخص شده، یادگیری در دوران کودکی با سرعت بیشتری صورت می‌پذیرد زیرا گاما آمینو بوتیریک اسید (GABA) که یک انتقال دهنده عصبی موثر است در هنگام یادگیری در مغز کودکان افزایش می‌یابد در حالی که در مغز بزرگسال ثابت باقی می‌ماند (فرانک<sup>20</sup> و همکاران، ۲۰۲۲). از این رو می‌توان گفت سرعت و عمق یادگیری در کودکی، نسبت به بزرگسالی بیشتر است و از این رو، کودکان در نوع یادگیری نسبت به بزرگسالان از قوت برخوردارند.

در کلامی از امام علی<sup>۷</sup>، تاکید بر این قابلیت و استفاده از برای آموزش در دوران کودکی مد نظر قرار گرفته‌است. در این کلام می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصَّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ»: کسی که در کودکی نیاموزد، در بزرگسالی پیشرو نمی‌شود» (غررالحکم و دررالکلم، حدیث ۸۹۳۷). در این کلام، امام به نوعی بر استفاده از دوران کودکی برای آموختن تاکید می‌کند و این تاکید و باید، خود بر گزاره‌ای واقع‌نگر استوار است که حاکی از قابلیت و توانایی کودک برای آموختن است. این توانمندی و قابلیت همان‌گونه که توضیح داده شد، در نسبت با بزرگسالی، در ابعاد ویژه‌ای از عمق و سرعت و نهادینگی بیشتری برخوردار است.

قوت دیگری که می‌توان برای کودکی نسبت به بزرگسالی در نظر گرفت، قدرت کنجکاوی، پرسشگری و خیال‌ورزی است. اهمیت پرسشگری و کنجکاوی در دوران کودکی تا آنجاست که امام علی<sup>۷</sup> می‌فرماید: «مَنْ سَأَلَ

فِي صَغَرِهِ أَجَابَ فِي كِبَرِهِ: هر که در کودکی اش بپرسد، در بزرگسالی اش پاسخ خواهد داد» (غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۸۲۷۳).

مرور مولفه‌های سازنده معنایی کودک که از تحلیل زبانی و مفهومی صورت گرفته منتج شده‌اند، شمایی کلی از کودکی در متون دینی پیش روی ما قرار می‌دهد. در این نگاه کلی، شش مولفه معنایی می‌توانند کودکی و ویژگی‌های آن را پیش روی ما تکوین بخشند. این شش مؤلفه، به قرار زیر خواهند بود.



### بحث و نتیجه گیری:

در پایان و با ملاحظه دو نمودار توصیفگر کودک و کودکی می توان کودکی را دورانی ویژه، تا حدودی مستقل از بزرگسالی، دارای قابلیت هایی خاص و ضعف هایی ویژه توصیف کرد. نکته قابل توجه در این نگاه، همزیستی ضعف و قوت در دوران کودکی است. این همزیستی باعث می شود، کودکی از دورانی بسیط خارج شود و نگاه های فروکاهنده کودکی به ضعف یا قوت، جای خود را به نگاه لایه مند همبودگی ضعف و قوت در دوران کودکی ببخشد.

همچنین وجه دیگر این تعریف، جایابی معنادار بازی در دوران کودکی و ارتباط آن با قابلیت های این دوره است. مفهوم خیال ورزی در مقام عنصر محوری بازی، می تواند نشانگر قوت مهم دوران کودکی هم باشد و تاکید بر بازی در این دوران را توجیه کند. بنابراین، بازی بایسته ای تربیتی خواهد شد که وجوه متمایز و همچنین حدود آن (خیال ورزی منفک از واقعیت) قابل تعریف خواهد بود.

از سوی دیگر، تلاش شده تا در تبیین مفهوم کودکی در این اثر، پشتوانه های مفهومی-فلسفی مد نظر قرار گیرند و مفهوم پردازشی صورت گرفته، از سازواری برخوردار باشد. این مبنای سازوار می تواند هم زمان، مفهوم کودکی در رویکردهای مختلف زیستی، شناختی، روانی، فرهنگی-اجتماعی و حقوقی-سیاسی را تکوین بخشد و از این منظر، نوعی هماهنگی میان این منظومه چندرشته ای ایجاد کند. امری که در مقاله صفری شالی و عباسی (۱۴۰۳) به عنوان هدف آتی ذکر شده است. همچنین تکوین این مفهوم سازوار، کمک می کند تا نسبت ما با رویکردهای تربیت در دوران کودکی، به صورتی شفاف تر مشخص شود و حدود و تغییراتی که باید در استفاده از آنها مد نظر قرار گیرد، به صورتی صریح قابل تبیین باشند. از این رو، پژوهش های مطرح شده در پیشینه که ناظر بر ارزیابی رویکردهای تربیت در دوران کودکی بودند با دقت فلسفی بیشتری انجام شوند.

همچنین بر اساس یافته های پژوهش حاضر، لازم است طرح تمهیدی خود را بر اساس در نظر داشتن ضعف ها و تکیه به قابلیت ها برنامه ریزی کنیم. همچنین تغییرپذیری دوران کودکی و انعطاف موجود در آن، بایسته ای

است که جریان تمهید را به صورت جریانی رشدیابنده و تدریجی ترسیم می کند. از سوی دیگر، مولفه هایی چون قدرت خیال ورزی، ما را به استفاده از بسترهایی چون استعاره و داستان در سنین کودکی متوجه می سازد. شرح تفصیلی دلالت های تربیتی، البته مجال دیگری می طلبد.

## منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن فارس، احمد. (۱۹۷۹). *معجم مقاییس اللغة*. تهران: دارالفکر.

افروغ، عماد، خان محمدی، کریم، و ربانی، محسن. (۱۳۹۹). مفهوم فرهنگی اجتماعی کودکی از دیدگاه قرآن. *فصلنامه اسلام و مطالعات اجتماعی*، ۸(۲)، ۱۲۵-۱۵۴. <https://doi.org/10.22081/jiss.2020.58779.1696>.

آزادمنش، سعید، و سجادی، نرگس. (۱۳۹۹). تبیین ماهیت دوران کودکی در هندسه نظریه اسلامی عمل. *پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت*، ۶(۱۳)، ۸۳-۱۰۳.

باقری، خسرو. (۱۳۸۹). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. تهران: انتشارات مدرسه.

باقری، خسرو. (۱۳۹۹). *عاملیت انسان: رویکردی دینی و فلسفی*. تهران: انتشارات واکاوش.

جعفری، محمدتقی. (۱۳۶۱). *انسان در افق قرآن*. تهران: مؤسسه بعثت.

حاتمی، زهرا (۱۳۹۵). تاریخ کودکی در ایران. تهران: نشر علم.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد. (۱۹۹۲). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالقلم.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، و خسروی. (۱۳۸۳). *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية.

سجادی، نرگس سادات. (۱۳۹۸). *نگاهی به رویکرد تربیتی مونته سوری از منظر عاملیت انسان*. *دوفصلنامه فلسفه تربیت*، ۴(۲)، ۱۱۹-۱۴۳.

سجادی، نرگس سادات، و صابر، زهرا. (۱۳۹۹). تبیین و ارزیابی مبانی فلسفی نظریه تربیتی رجیو امیلیا. *دوفصلنامه فلسفه تربیت: نگاهی از منظر رویکرد اسلامی عمل*، ۱(۱)، ۵۳-۸۸.

صفری شالی، رضا؛ عباسی، مهدی (۱۴۰۳). بایسته های مطالعات کودکی به عنوان حوزه ای میان رشته ای: تعریف کودک. *پژوهشنامه فرهنگی اجتماعی کودک و نوجوان*، ۲(۱). ۳۳-۶۶. <https://doi.org/10.22083/cssca.2024.484953.1039>.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۶۰). *تفسیر المیزان* (ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* (چاپ سوم). تهران: انتشارات ناصر خسرو.

علیدوست، ابوالقاسم. (۱۴۰۰). *درس خارج اصول فقه، دوره دوم، جلسه بیست و هشتم*. بازیابی شده از <http://a-27151alidoost.ir/persian/lessons/>

قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۷). *الکافی*. قم: دارالحديث.

کیانی، معصومه، و صحراکاری، مسلم. (۱۴۰۱). تبیین رویکرد معنوی والدورف به تربیت کودکان و نقد آن با تأکید بر آموزه‌های اسلامی. *دوفصلنامه فلسفه تربیت*، ۷(۲)، ۵۵-۸۳.

متقی هندی، حسام‌الدین. (۱۹۸۹). *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*. بیروت: مؤسسه الرساله.

محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۹). *میزان الحکمه*. قم: مؤسسه دارالحديث.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: انتشارات وزارت ارشاد.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۵۳). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۶۶). *تصنیف غررالحکم و دررالکلم*. قم: بوستان کتاب.

Dennis, J. P & Vander Wal, J. S. (۲۰۱۰). *The Cognitive Flexibility Inventory: Instrument development and estimates of reliability and validity*. *Cognitive Therapy and Research*, ۳۴(۳), ۲۴۱-۲۵۳. <https://doi.org/10.1007/s4-9276-009-10608>

Frank SM, Becker M, Qi A, Geiger P, Frank UI, Rosedahl LA, Malloni WM, Sasaki Y, Greenlee MW, Watanabe T. (2022). Efficient learning in children with rapid GABA boosting during and after training. *Curr Biol*, 32(23), 5022-5030.e7. doi: 10.1016/j.cub.2022.10.021.